

مشکلات کرگدن سبزمینی خوار و گربه گنبدیده در معرکه وقاحت

نوشته: کاظم مصطفوی (حمید اسدیان)

یک موقعی فکر می‌کردم، بریدن و خیانت امثال سعید شاهسوندی و کمال رفعت‌صفایی از مصادیق این جمله برشت است که می‌گوید: «اگر لحظه‌ای غفلت کنیم یک‌شبه تبدیل به جنایتکار می‌شویم»؛ اما حالا به این معتقد نیستم. آنها نه «لحظه‌ای غفلت» داشتند و نه «یک‌شبه به جنایتکار» تبدیل شدند. اصلاً جنایتکار نشده‌اند. جلاد کجا و جنایتکار کجا؟ جلاد هم که نه. شاگردجلاد و شاگرد شاگردجلاد. آن‌هم نه با یک‌لحظه غفلت. طی سالیان سال سقوط بی‌وقفه و یک‌بند و البته تهوع‌آور. تا کار به آنجا کشید که یکی سر از اوین درآورد و در مقام وردستی لاجوردی لوله سلاح بر شقیقه مجاهدین گذاشت و شلیک کرد؛ و آن دیگری، شاگرد شاگردجلاد، دست در دست «سید فرومایگان» به دمرتکان‌دادن و خوش‌رقصی پرداخت؛ و حالا باپول سفارت «جمهوری اسلامی عزیز» به این‌ور و آن‌ور سفر می‌کند، بلب‌زبانی می‌فرماید و جای دوست و دشمن را نشان می‌دهد. آن‌هم به حساب «دفاع از حقوق مجاهدین زندانی»! که در واقع شعبه خارج‌کشوری همان «سازمان دفاع از قربانیان خشونت...» رژیم است در داخل.

و وای به حال کسانی که اینها، به نیابت لاجوردی و گیلانی، بخواهند ازشان دفاع کنند. پیشاپیش معلوم است که چه معرکه براه می‌افتد. سنگ بسته و سگ رها می‌شود. البته سگ‌های این معرکه نوع ویژه‌ای هستند که وظیفه‌دارند گاهی بالضروره وانمود کنند که صاحبشان و یا حتی خودشان را هم نمی‌شناسند!

و چقدر سادگی است که کسی فکر کند رژیم خمینی به علت مثلاً عقب‌ماندگی‌اش قادر به کارچرخانی و صحنه‌آرایی یک معرکه هم نیست! شک دارید؟ به سناریوی دست‌پخت «حجت‌الاسلام» فلاحی و وزارت اطلاعات رژیم، نگاه کنید!

در این معرکه وقاحت، نقشی که هر کس بعهده دارد، به دقت، از قبل تعیین شده، تقسیم‌کار، لحظه‌های ورود و خروج، ترتیبات اجرایی کار، حد و حدود جنگ زرگری و... خلاصه همه‌چیز، تک‌به‌تک فراهم است.

نقش‌آفرینان صحنه به ترتیب اجرای معرکه‌های قبلی عبارت‌اند از شاگردجلاد و چند عدد شاگرد ریزه‌میزه جدیدالاستخدام شاگردجلاد.

منتها باید واقع‌بین بود و «مشکلات» را هم در نظر گرفت. اخیراً جناب سیروس ناصری فلان و بهمان کمیسیون حقوق بشر شده و به‌اتفاق سایر «برادران» سفارتی وظیفه دارد تا در پشت‌جبهه معرکه تمام مشکلات را حل‌وفصل فرمایند. منتها گیر کار اینجاست که نمی‌شود از شاگردجلاد در معرکه این بار زیاد استفاده کرد. آخر او توسط دژخیمان اوین چندی پیش، در معرکه قبلی، با کلی هارت‌وپورت به صحنه فرستاده شد تا «مسعود رجوی» را به محاکمه بکشد اما یک‌دفعه تبدیل شد به تف سربالا برای رژیم و هر کس هر کس را دید پوزخند زد و پرسید: راستی چگونه است که جلادهای اوین از کودک 14 ساله 13 ساله مجاهدین تا مادر 80__70 ساله‌اش تا هوادار دورش که یک روزی در چندین سال پیش یک شماره نشریه مجاهد را خوانده نمی‌گذرند و همه را به جوخه اعدام می‌سپردند اما این شازده که با کلی خالی‌بندی پرونده قطوری هم از سوابق برای خودش

راست و ریست کرده توی عملیات، آنهم عملیات فروغ جاویدان، دستگیر می‌شود و بعد یک‌دفعه دست برقضا توی اوین کشف می‌کند که آنطور هم که می‌گفته‌اند لاجوردی نامهربان و خشن هم نیست و بعد از مدتی در خارجه خواستار به محاکمه کشیدن «مسعود رجوی» می‌شود؟ جلادهای اوین عوض‌شده‌اند یا این بابا؟ یا اصلاً مختصر اشتباهی بوده که تصحیح‌شده؛ و «همجنس‌ها» باهم چفت شده و به پرواز درآمده‌اند؟ پس این نمی‌شود که ریست کرد و بازهم باکارت سوخته شاگردجلاد پی‌آبروی لورفته بازی کرد. مضافاً اینکه آقای ناصری در رابطه با حقوق بشر برای ایشان مأموریت‌های زیربنایی دیگری در نظر گرفته‌اند که لازم است به‌دوراز جنجال به آنها بپردازند!! پس باید شاگرد شاگردجلاد را به وسط معرکه کیش داد. هرچند ایشان کهنه دست‌چندمی است که اگر خدای‌نکرده غیرت کند و وسط خیابان‌های پاریس خودش را جر هم بدهد به‌غیراز توده‌ای - ساواکی‌ها هیچ‌کس ازش نمی‌پرسد عمو خرت به چند؟ یا هر کس ایشان را از نزدیک زیارت کرده و بلافاصله فهمیده که در او چه «گرگدن» (۱) تنوره می‌کشد!

اما کار را که نمی‌شود معطل نگاه داشت. به‌هرحال بهتر از هیچ است. تازه نباید زیاد هم زد توی سر این بنده خدا. این جناب هرقدر که توبره‌اش خالی است در عوض تا آنجا که بخواهید نمک‌نشناس و دریده است! و تا دلتان بخواهد پررو. فقط یک اشکال کوچک دارد که آنهم روابطش - روابط گذشته و حالش - با «لوطی» سوخته‌شده‌اش جناب شاگردجلاد، یک‌خورده زیادی لو رفته است. کار هم طوری پیچ‌خورده که با چهارتا فحش آبکی به «لوطی» هم درست‌شدنی نیست. چه جوری بگویم؟ یک مقدار بدبوتر از این حرف‌هاست.

البته این هم به حول و قوه آقای ناصری و آقای ملائک و سایر برادران سفارتی قابل‌حل است. شما می‌فرمایید خلقت سید فرومایگان بی‌حکمت بوده؟ پس سید برای چه آمده خارجه و «برادران» چرا آن‌قدر لی‌لی به لالایش می‌گذارند؟ این سید که تنها نباید ریش بجنباند و سر تکان بدهد. باید رفت سراغ تب سوزان ضدمجاهدی ایشان و یک یادآوری‌ای کرد. ایشان هم خودشان «اوستا» ی کارند؛ و بر اثر سال‌ها تجربه خوب می‌دانند چه بگویند و چطوری چپ و راست قضیه را ببینند که نه سیخ بسوزد و نه کباب. دلالت‌ها همیشه کارساز بوده‌اند و آقای سید که در هرزه‌گویی و هرزه‌درایی مرزهای ماوراء وقاحت را درنوردیده دلالت همه دلالت‌هاست. نباید ایشان را دست‌کم گرفت. اتفاقاً ایشان می‌توانند در پاندازی معرکه جدید نقش بسیار حساسی بازی کنند. کافی‌ست آفاکمال نامه‌ای به ایشان بنویسد و ضمن آن اول چهارتا فحش آبکی به لوطی‌اش بدهد تا مبدا اذهان ساده‌گول این را بخورد که همان حرف‌های شاگردجلاد سوخته از گلوی ایشان خارج می‌شود. خداوند تبارک‌وتعالی پدیده عجیب‌ای دارد به نام «ایزگم‌کردن» که حضرات درسش را خوب خوانده‌اند! اما در این ایزگم‌کردن نباید خیلی پیش رفت. پس آفاکمال با کمال شرمندگی! لوطی را خائن می‌نامد و سید، «چپ» قضیه را می‌بندد که نخیر آقا! خائن چیست؟ ایشان خطاکار هستند! کی گفته هر که برود توی زندان‌های رژیم و بر شقیقه اسیران شلیک کند خائن است؟ مگر ما - یعنی سید - که خودمان هم 50__40 سال است با ساواک شاه و خمینی و خیلی جاهای دیگر رابطه داشته‌ایم و داریم، خائن شده‌ایم؟ و تازه اصلاً به ما چه مربوط که شاگردجلاد چه کرده است و چه می‌کند؟ اثباتش چهارتا شاهد عادل می‌خواهد. روز قیامت هم خودش باید جواب بدهد. ما فقط و فقط یک وظیفه داریم. آنهم مبارزه با «استبداد فریبکارانه رهبری رجوی» همین! فکر می‌کنید کم کاری‌ست؟ و البته که نه. این یکی تنها موردی‌ست که دوست و دشمن در اهمیتش اتفاق‌نظر دارند. هم مجاهدین می‌دانند سید چکار دارد می‌کند و هم آقایان حجج‌اسلام در وزارت اطلاعات و دفتر ریاست جمهوری رژیم. اصلاً درباره اهمیتش هیچ‌کدامشان شکی ندارند! منتها اینجا یک مشکل کوچکی وجود دارد که باید یک‌جوری حلش کرد. آنهم اینکه مردم نان گندم خورده‌اند؛ و بالاخره وقتی به پناه‌آمدن و

دست‌بدا من شدن شاگرد شاگرد جلا را به سید ببینند یادشان می‌آید که در سال 66 همین «کرگدن» درباره سید نوشته بود:

«چند سالی‌ست که بسته به تغییر معادلات جهانی، هر وقت که سیاست‌گزاران امپریالیستی و ارتجاعی، نیازی به وجودشان، - یعنی وجود سید - پیدا کرد(۱۵)ند، از آب‌نمک بیرونشان می‌کشند و با زرورق‌ها و اتیکت‌های مختلف در برابر انقلابی که تاروپودش از خون و عصب آگاه‌ترین، رزمنده‌ترین و فداکارترین پیشتازان خلق بهم بافته گشته است، عملشان می‌کنند.» (۲)

عجبا! از سال 66 تا به حال چه چیز عوض شده؟ گیرم این «آگاه‌ترین، رزمنده‌ترین و فداکارترین پیشتازان خلق» یک‌شبه «آخ» شده باشند! ولی از سال 66 سید هم تغییر ماهیت داده؟ آخر این «موجود مرداب‌زی (که) اکنون هزاران کیلومتر دور از ایران در برابر منجلاب متعفن بنام رژیم خمینی زانو زده» (۱) هم عوض شده و بجای زانو زدن، یعنی، قدبرافراشته؟ و مگر همین سید فرومایه نبود که نزدیک به دو صفحه شعر «فرومایگی» آقای کرگدن به او اختصاص داده شده؟ و مگر در همان شعر چهره سید فرومایگان این‌چنین ترسیم نشده بود که:

ابله‌ی چرب‌گفتار
که عاشق‌ترین عاشقان را
ابله می‌خواند
تا بلاهت باستانی‌اش
هم بدان‌گونه نهان شود
که گربه گندیده
در زرورق زرد (۲)

یعنی شما می‌فرمائید توی این چندساله «گربه گندیده» استحاله شده؟ قبلاً شنیده بودیم که سگ در نم‌زار استحاله می‌شود ولی راستش باورکردن استحاله شدن «گربه گندیده» آن‌هم تا آنجا که مرجع رسیدگی به حقوق «مجاهدین زندانی عقیدتی رجوی» قرار بگیرد، یک‌کمی مشکل است.

به هر حال ملاحظه می‌فرمائید مشکل یک مقدار جدی‌ست. حالا اگر این حرف‌ها را سید به کمال زده بود یک حرفی. می‌گفتیم آقای «کرگدن» که از ایام طفولیت به «سیب‌زمینی» علاقه وافری داشته بزرگواری کند و نشنیده بگیرد؛ اما مشکل اینجاست که این حرف‌ها را کرگدن به گربه گندیده زده است. اینجاست که هیچ راه‌حل دیگری بنظر نمی‌رسد الا اینکه سید فرومایگان مقداری «خوش‌غیرتی» نشان بدهد. پس لازم است که سید سیاست شتردیدی ندیدی را پیشه کند؛ اما به راستی که ما چقدر ساده‌ایم که این مسئله اصلاً به عنوان «مشکل» ذهنمان را گرفته! غافل از اینکه سید فرومایگان اصلاً در وادی دیگری‌ست! نه تنها این‌قدر «حافظه و غیرت» ندارد که بخاطر آورد کرگدنی او را گربه گندیده نامیده، بلکه همین‌که پای «ریشه‌کن‌کردن این جرثومه فساد و فتنه و جنایت و خیانت یعنی رجوی و باند مافیایی او» (۴) به میان می‌آید، همه‌چیز حل است! آب از لب‌ولوجه سید فرومایگان فرومی‌ریزد، مهر پدری‌شان گل می‌کند و نه تنها گذشته‌ها را به فراموشی می‌سپرد و اصلاً به روی نامبارکش نمی‌آورد که مسئله چه بوده، بلکه «با اتکاء

به اندکی تجربه اجتماعی و سیاسی قدیمی‌تر» دستی به سروگوش آنها می‌کشد و «پیش‌پیش» شان می‌کند و شرط توبه‌پذیری خودش را چنین می‌نویسد:

«هر فرد از افراد سازمان - منظور بریده‌هایی چون کمال است - در این روند مسئولیت فردی خودش را برعهده بگیرد و به میزان اشتراک و سهم خود در این حرکت انحرافی و تبعیت از آن بدون بیم و هراس از هرگونه سرزنش و با شجاعت تمام اعتراف کند.»

خیلی خوب، حالا مثل اینکه گوش شیطان کر همه مشکلات حل شده‌اند. با یک تقسیم‌کار حساب شده ارتباطات تنظیم و نقش‌های رنگارنگ برای راه‌انداختن معرکه وقاحت آماده است. یکی از نقش‌های این معرکه بعهده کرگدن است که باید به اتفاق یکی دوتای دیگر مثل خودش به وسط صحنه کیش داده‌شوند و بعد «گربه گندیده» بیاید و میدان‌داری کند! اما قبل از شروع، بازهم یک سؤال معرکه‌گردانان پشت‌صحنه را آزار می‌دهد. راستی کرگدن می‌تواند چنین نقشی را بازی کند؟ نکند پول یامفت خلق‌الله را هی خرج کنیم و برای این‌بابا هی بلیط هواپیمای این‌کشور و آن‌کشور بگیریم و آخرش هم مثل «لوطی» اش بشود تُف سربالا؟ اما استدلال یکی از «برادران» آشنا به‌امور در وزارت اطلاعات به هرگونه تردیدی در این مورد پایان می‌دهد. **آقا هرچه باشد بهتر از 59 اسیر جنگی هستند که در داخل به اسم «اعضای مجاهدین» پشت تلویزیون آوردیمشان و برایشان کنفرانس مطبوعاتی توی هتل آزادی و استقلال! راه انداختیم.** تازه گیرم که بهتر هم نباشد. خوب بفرمائید دست‌روی‌دست بگذاریم دیگر! خرجش چندگونی سیب‌زمینی‌ست که به‌خورد کرگدن داده‌ایم. کیش‌اش می‌دهیم وسط معرکه. می‌رود مقداری فحش می‌دهد و دم تکان می‌دهد. آن بنده خدا هم که به‌جز چند جوال «سیب‌زمینی» و یک عدد جواز بازگشت به خاک وطن انتظاری از ما ندارد! خوب مگر بد است؟ ما هم با توجه به توانایی‌های اخص ایشان در رنگ‌به‌رنگ‌شدن و مدیحه‌سرایی به‌شرط سرودن «مدح‌نامه‌ای برای روح امام» جواز را به ایشان می‌دهیم. اگر هم نخواست که چه بهتر. همین خارجه می‌گذاریمش توی آب‌نمک! دست‌وبالش هم باز تا هرجا که می‌خواهد، منجمله سعله توده - اکثریتی‌ها، بچرد و کفتربازی کند! مگر نه اینست که از قدیم گفته‌اند از هر کس به اندازه توانش؟

خوب؛ مثل اینکه استدلال به اندازه کافی قانع‌کننده است. حالا تنها مشکل باقیمانده اینست که در معرکه وقاحت چه چیزی «علم» شود؟ و راستی این چه سؤال‌الی است که ما جماعت سخت‌گیر باز هم به‌عنوان مشکل مطرح می‌کنیم؟ معلوم است دیگر. با پنج‌ساعت رژه ارتش آزادیبخش آنهم بعد از قضایای کویت و جنگ خلیج فارس، برادران وزارت اطلاعات و دفتر ریاست‌جمهوری و سپاه مقداری نگران شده‌اند! یعنی بهتر بگوئیم دهانشان خشک شده. پس تا کار از کار نگذشته باید یک فکری برداشت؛ یعنی یک سناریو باید نوشت که هم در داخله و هم خارجه اجرا شود. «برادران» وزارت اطلاعات می‌روند رمادی و اسرای جنگی و احیاناً چند اسیر جنگی آزادشده و یا بریده‌ای نظیر کرگدن را برمی‌دارند می‌آورند تا در تلویزیون آخوندی به‌نمایش بگذارند و کابوس سرنگونی رژیم به وسیله ارتش آزادی را در ذهن مزدوران آشفته‌حال خود کمرنگ کنند. در خارجه هم آقایان باید عهده‌دار مسئولیت شوند. دست به دست هم بدهند و یک چیزهایی بیافند تا به خیال خام خود، به‌اعتبار و محبوبیت مجاهدین و ارتش آزادی لطمه‌ای وارد کنند و هم این شقاقولوس صلیب‌سرخ که افتاده گردنمان یک‌جوری ماستمالی شود. پس آقای کرگدن! آقای گربه گندیده! و همه وحوش مرده و زنده دیگر! و همه سوت‌دلان بریده و همه هفت‌کچلان درمانده دیگر، بشتابید! بشتابید و با دمیدن در تنور این معرکه وقاحت همه باهم برویم پیش خدا و گریه

کنیم که «یا به ما مو بدهد یا بزند گردن_ ما». محتوایی از این مهتر و ضرورتی تر؟

چنینست حکایت مردی دوگانه و گونه‌گون

که در عیان

از نردبام

بالا می‌رود

تا عظیم‌تر شود

و در نهان

به چاه درمی‌شود

تا حقارت عظیم خود را

از خود

نهان دارد. (۵)

پاورقی:

(۱) «در من کرگدنی بود که بر گاهواره گیاهی گنجشکان عبور می‌کرد» شعر «انقلاب مریم و زمزمه‌های من» از کمال رفعت‌صفایی. داستان این خودشناسی کمال، خود بسیار مفصل است که از آن می‌گذرم.

(۲) مقاله «پادشاه یک‌چشم و کفش کهنه بیابان‌پیما» (حکایت میانه‌باز فرومایه‌ای بنام علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی) از کمال رفعت‌صفایی مندرج در نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان

(۳) شعر «فرومایگی» از کمال رفعت‌صفایی درباره حاج‌سیدجوادی در همان شماره نشریه

(۴) از نامه حاج سیدجوادی به کمال و...

(۵) از شعر «فرومایگی».